

جشن کوبانی

نویسنده: تز یازدهم

هر روز که می‌گذرد استثنایی بودن مقاومت کوبانی آشکارتر و برجسته‌تر می‌شود. مبنای اصلی این خصلت استثنایی، که باعث شده در تقابل با جو غالب چند دهه‌ی گذشته بار دیگر مبارزه‌ی رادیکال گروهی خاص از مردمان به‌نامی جهان‌شمول برای رهایی و کانون توجه مردمان - از کابل تا لندن، از بوینس آیرس تا تهران - بدل شود، گشودن راهی سوم در بطن ساختار نظام سلطه‌ی جهانی است. چنان‌چه طی این سال‌ها دیده‌ایم دو حربه‌ی این نظام یکی سیاست‌زدایی و پُر کردن جایگاهی‌ست که پیش‌تر در اختیار گفتار رهایی‌بخش چپ بود، و دیگری استفاده از موقعیت تاریخی موجود و نشانیدن بنیادگرایی مذهبی - قومی در این جایگاه. بدین ترتیب، هر مبارزه‌ای به‌واسطه‌ی درج‌ازدن در چارچوب تهی دموکراسی لیبرال و گیرافتادن در تله وفاق اجتماعی، سریعاً به امری عقیم و نهایتاً زائد و نمایشی بدل می‌شود (نظیر جنبش اشغال وال‌استریت) و یا زیر فشار پارادایم امنیتی - نظامی «جنگ علیه ترور» خواسته یا ناخواسته، در جایگاه گروه «تروریستی با ایدئولوژی بنیادگرا» نشانده می‌شود. کوبانی، چه در عمل و چه در نظر، به دلایل زیر این دوگانه را زیر پا گذاشته و راه سومی گشوده است: اگرچه کوبانی در صدر اخبار است اما در عمل مطلقاً تنهاست و همه‌ی جناح‌ها و طیف‌های سیاسی سرگرم له‌کردن آنند یا چون لاشخور به انتظار شکست نهایی‌اش نشست‌اند. آمریکا، در مقام قدرت‌مندترین بازیگر ماجرا، گرچه با راه‌انداختن کارزاری تبلیغاتی و ادعای ناظم و رهبری جهان وارد نبرد با داعش شد، لیکن به قول وزیر امور خارجه‌اش تداوم دفاع از شهر کوبانی و حفظ این سنگر جزیی از استراتژی بلند مدت سیاسی‌اش نیست؛ و حتی دخالت نظامی‌اش نیز با وجود آن‌که چهل کشور او را در این نبرد یاری می‌کنند هنوز منجر به تغییر معادلات نظامی در جبهه‌های نبرد علیه داعش نشده است. جالب آن‌که با وجود ادعای غرب و رسانه‌های بین‌المللی مبنی بر دست‌کم روزی ده بار بمباران مواضع داعش، این گروه هر لحظه به سرزمین‌های تحت اشغال خود می‌افزاید.

تلاش نمایندگان سیاسی گردهای سوریه برای ارائه‌ی ظاهری کم‌تر رادیکال و در نتیجه پذیرفته‌شدن در ائتلاف علیه داعش و هم‌چنین مذاکراتشان با دولت ترکیه نیز، هر دو، در نهایت بی‌سرانجام ماند. همه این واقعیت‌ها، در تقابل صریح با افزایش لحظه به لحظه اهمیت سیاسی و نمادین این مقاومت برای مبارزان سراسر جهان، نشان داد مبارزه‌ی کوبانی واجد مازادی‌ست که آن را از این داد و ستدهای رئال‌پولیتک فراتر می‌برد و ادغام آن را در نسخه‌ها و بسته‌های رایج ارائه‌شده از سوی قدرت‌های منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای ناممکن می‌سازد.

استثنایی بودن کوبانی در مقام راه سوم خود را در تفاوت اساسی آن با سایر مناطق اشغال شده نشان می‌دهد. از آغاز شناخته شدن «کوبانی»، این نام هرگز اجازه نداده است زیر عنوان «قربانی محض» که نیازمند کمک‌های بشردوستانه «جامعه بین‌الملل» است، طبقه‌بندی و استعمال شود، زیر عنوان حیات برهنه‌ای که قادر به دفاع از حقوق خود یا حتی آگاه بدان نیست و به همین سبب موضوع مناسبی است برای به حرکت درآمدن دوباره‌ی دموکراسی‌خواه حقوقی-ایدئولوژیکی سرمایه‌داری جهت استفاده از احساس گناه و ترس انباشته‌شده در ذهنیت سیاست‌زدوده و منفعل جهانی. اما کوبانی تکرار سربرنیتسا نیست. حتی تا آنجا که به هواداران و مدافعان کوبانی مربوط می‌شود، نیروهای مردمی در سراسر جهان این بار با دعوی جدیدی خیابان‌ها را فتح کرده‌اند و در پایتخت‌های اروپایی نیز چیزی را می‌خواهند که سال‌هاست کسی نخواست است: برای کوبانی قبل از هر چیز سلاح ارسال کنید، راه را به روی داوطلبان گرد و غیرگرد (که هم‌اینک به‌واقع در مرز ترکیه با سوریه صف کشیده‌اند) بگشایید.

تجربه‌ی تاریخی نشان داده است که غرب تنها به «قربانیان» کمک می‌کند، چراکه با چنین رهیافتی نه فقط نقش خود در قربانی شدن جمعیت‌ها و گروه‌های انسانی را لاپوشانی می‌کند بلکه مهم‌تر از آن این نوع «قربانی‌سازی» با برنامه‌ی سراسری جزء ضروری و ذاتی طرح قدرت‌های غربی برای سیاست‌زدایی است. از قضا حاملان اصلی این رهیافت سازمان‌های بین‌المللی هم‌چون یونیسف و کمیساریای عالی پناهندگان و انواع و اقسام خیریه‌ها (بگذریم از نقش کاملاً قابل توجه بانک جهانی و آی ام اف و غیره در مدیریت فاجعه و بازسازی‌های پس از آن که آخرین نمونه‌اش برگزاری کنفرانس بازسازی غزه به ابتکار ژنرال السیسی بود). اما مبارزان کوبانی در مقام سوژه‌های سیاسی یا همان فاعلان حقیقی وضعیت، دو راهی ساختاری نظام سلطه را چنان از جا کنده‌اند که اکنون هر شکلی از رجعت به گذشته و بازتولید وضعیتی که در آن تاریخ به پایان رسیده بود بسیار سخت یا حتی ناممکن است. البته این قربانی‌سازی محدود به آمریکا و غرب نیست و ردپای آن را - در مقام سنگینی ارتجاعی تاریخ و واکنش ضدانقلاب جهانی - می‌توان در همه‌جا و از جمله در سیاست‌های آشکار و پنهان قدرت‌های منطقه‌ای مشاهده کرد. برای مثال دولت اردوغان صراحتاً (در مذاکراتش با صالح مسلم) اعلام کرده است خواست اصلی‌اش نابودی کانتون‌ها و هرگونه خودگردانی مردمی است و به همین سبب انتظار کشیدن برای سقوط کوبانی، تولید هزاران قربانی جدید، حضور نظامی در شهر کوبانی به‌عنوان منجی و تصرف عملی شمال سوریه تحت‌عنوان منطقه‌ی حائل، جملگی جزو اهداف سیاست ترکیه است. با این حال نزدیک به 40 کشته در تظاهرات مردمی شهرهای ترکیه نشان دهنده‌ی این واقعیت است که حکومت اردوغان نمی‌تواند در مقام نماینده‌ی «اسلام خوب» و کاندید پیوستن به اتحادیه‌ی اروپا از یک طرف شریک منافع پروژه‌ی قربانی‌سازی باشد و از طرف دیگر با زد و بند آشکار و پنهان با داعش پروژه‌ی خلافت عثمانی را احیا کند.

ولی شاید مهم‌ترین دلیل برای استثنایی بودن راه سومی که کوبانی گشوده است نه به سیاست‌های ابرقدرت‌ها و قدرت‌های منطقه‌ای و گروه‌های تروریستی ربط دارد و نه به اهداف پ ک ک و کُردهای سوریه یا حتی به سرنوشت خود کوبانی. این دلیل چیزی نیست مگر فُرم و محتوای خودِ مبارزه‌ای که کوبانی از دو سال پیش عرصه‌ی تحقق آن بوده است؛ هرچند این آخرین حمله‌ی داعش بود که آن را برهمگان عیان ساخت. مقاومت کوبانی ترکیبی‌ست از حقیقت و شجاعت، ایده‌ها و سلاح‌ها، آرمان‌های جهان‌شمولِ دنیوی-عقلانی و عزم و سازمان‌دهی سیاسی لازم برای تحقق آن‌ها. نو بودن و حتی شگفت‌آور بودن این ترکیب زمانی آشکار می‌شود که آن را در متن تاریخ معاصر قرار دهیم. جریان اصلی این تاریخ، به‌ویژه در کشورهای غربی، چیزی نبوده است مگر انفعال و سترونی، عقب‌نشینی و نفی هرگونه مبارزه زیر عنوانِ پرهیز از خشونت و تأکید بر رُفرم به‌مثابه‌ی یگانه شکل تغییر مؤثر. این سترونی‌شدن سیاست‌رهایی‌بخش به‌لحاظ اجتماعی در هیأتِ پسروی به زندگی روزمره و غرق‌شدن در باتلاق فردگرایی منفعت‌طلبانه و حتی نوعی ماتریالیسم لذت‌طلبانه تجلی یافته است و به‌لحاظ سیاسی در قالب سلطه‌ی بی‌چون‌وچرا و حتی توتالیترِ دموکراسی و دیالوگ و پلورالیسم و غیره. بدین‌سان، هر مبارزه‌ای که به‌صورت آشتی‌ناپذیر بر تناقضات و بحران‌های سرمایه‌داری و ضرورتِ تغییر واقعی پافشاری کرده است به‌منزله‌ی آرمان‌گرایی خیالبافانه از حیطة عمومی حذف گشته یا درنهایت زیر فشار نیاز به تأثیرگذاری واقعی به سازش تن داده است.

ولی نظام سلطه‌ی متکی بر سرمایه-دولت در بخش عمده‌ی جهان امروز قادر نیست به‌سادگی سرریز بحران‌های اقتصادی و اجتماعی را به یاری سیاست‌زدایی همگانی، ایدئولوژیِ وفاق اجتماعی، و عرضه رفاه فردی مهار و منحل کند. در نتیجه طی چند دهه‌ی گذشته شاهد بوده‌ایم که بخش بزرگی از انرژی و شور و شعور سیاسی برخاسته از تلاطمات و رویدادها تاریخی در هیأتِ مجموعه‌ی درهم و گپیج و خود-ویرانگری از مبارزاتِ هویت‌طلبانه و انواع و اقسام ناسیونالیسم یا فرقه‌گرایی دینی و معنوی و غیره هرز رفته است. لیکن نباید فراموش کرد که کلیتِ نظام سلطه به‌لحاظ ساختاری همواره چهره‌ی نمادین، شعارها و ایده‌آل‌ها، و حتی انسجامِ خود را از یک جایگاه استثنائی ظاهراً حذف‌شده کسب می‌کند، یعنی از همان خلاء یا نقطه‌ی مازادی که نافی کل نظام است. از ابتدای قرن حاضر، یعنی پس از فروریختن نمادها و یادبودهای تاریخی کمونیسم، این جایگاه ساختاری محتوایی جدید یافته است که همان بنیادگرایی اسلامی است. ولی اگر کمونیسم که عمدتاً در پایان قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم این جایگاه را اشغال کرده بود، همان‌طور که مارکس می‌گفت جریان یا بدیلی واقعی بود که نظام سلطه را به‌شکلی درون‌ماندگار نفی می‌کرد (و در مقام نفی متعین حتی بیشتر از خود سرمایه مدعی عقلانیت و کلی‌گرایی بود) نیروهایی که امروز در این جایگاه نشست‌اند فقط به‌لحاظ ویرانگری و توحش از دولت و سرمایه پیشی گرفته‌اند. با این‌حال، استقرار بنیادگرایان در این جایگاه آنان را - در مقام نیرویی حقیقتاً نافی سلطه و بیرون از ایدئولوژی حاکم بر جهان امروز - برای بسیاری به‌ویژه جوانان اقلیت‌های مسلمان و بعضاً

غیرمسلمان جذاب ساخته است. گروه‌هایی چون القاعده و داعش، با به‌کارگیری خشونت کور و بی‌حد و حصر علیه خود و دیگران، توانایی کشتن و کشته‌شدن را به آرمان‌های عقیدتی-دینی پیوند زده‌اند. حاصل کار چهره‌ای است که از یک سو به‌خاطر آمادگی در فدا کردن جان (آن‌هم دست‌کم ظاهراً بدون هیچ ارتباطی با منافع و غرایز شخصی و دنیوی) برای ذهنیتی واقعیت‌زدوده یا غرق در واقعیت مجازی سخت جذاب است، و از سوی دیگر به‌واسطه‌ی پیوند بی‌واسطه‌اش با سادیسم و خشونت ناب جسمانی به‌شدت هراس‌آور.

دوگانگی این چهره، نمود دیگری از همان دوراهه‌ای است که کوبانی به‌واقع رمز عبور از آن است: دوگانگی انتخاب میان شجاعت و ایثاری که در عمل مرزهای این جهان را درمی‌نوردد، لیکن بدون هیچ ارتباطی با یک حقیقت جهان‌شمول (و درواقع به قصد بازگشت به بخش خاصی از این جهان و تحمیل آن بر دیگران به‌شیوه‌ای یکسره ضدعقلانی) و یا حقیقتی عقیم، ذهنی، و عاجز از بالفعل‌شدن به‌لطف کنش شجاعانه و ایثارگرانه. زنان و مردان چپ‌گرای کوبانی با مقاومت دلیرانه‌شان (آن‌هم عمدتاً بی‌بهره از سلاح‌های سنگین و پیشرفته) و در همان حال پای فشردن بر ارزش‌ها و حقایق جهان‌شمول (و باج ندادن و عدم‌پسروی به هرگونه هویت‌گرایی خاص)، دوگانگی فوق را به‌طور انضمامی نفی کرده‌اند. آنان فضیلت شجاعت و ازخودگذشتگی فردی و جمعی را از دست امثال داعش و نیروهای بنیادگرا نجات داده و آن را بار دیگر به بخشی از سیاست‌های بی‌بخش بدل ساخته‌اند.

پیوند کوبانی با جریان‌های چپ در سراسر جهان و اهمیت نمادین این مبارزه‌ی خاص از همین‌جاست. کوبانی توانسته است به‌واسطه‌ی همین ویژگی‌ها بزنگاه یا نقطه‌ای شود برای آگاهی جریان‌های چپ از یکدیگر و پیوند خوردن انضمامی آن‌ها. حضور پُرشمار مردم در خیابان‌ها برای حمایت از کوبانی باعث‌شده تا هواداران ایده‌های رهایی‌بخش، پس از مدت‌ها هژمونی مطلق بنیادگرایان و لیبرال‌ها در عرصه‌ی عمومی و رسانه‌ها، اعتماد به نفسی دوباره کسب کنند. و بدین‌سان، پایان بازی تکراری و ملال‌آور لیبرال-دموکراسی/سوسیال-دموکراسی در غرب و بنیادگرایی/اقتدارگرایی در شرق اعلام شود. تجربه‌ی چند انتخابات اخیر در اروپای پس از بحران نشان داده است که برای دولت‌های غربی چرخش افکار عمومی غرب به‌سوی راست افراطی پذیرفتنی‌تر است تا هرگونه تمایل سیاسی به سوی چپ رادیکال. اکنون بسیاری از جریان‌های چپ به‌میانجی بقای مقاومت در کوبانی و رشد حمایت‌های مردمی از آن می‌توانند صدایی رسا و یکپارچه بیابند. هر شکلی از تأکید بر هویت قومی، حتی به‌مثابه‌ی نوعی پس‌مانده، این صدا را مجدداً به‌محاق خواهد برد؛ و دقیقاً به‌همین سبب است که رسانه‌های جهانی با سماجتی پنهان هنوز هم فقط از «مقاومت کردهای سکولار» سخن می‌گویند.

اما به‌رغم همه‌ی این ترفندها، مقاومت کوبانی و صدای رهایی‌بخش و جهان‌شمول آن خاموش نمی‌شود. برای سوژه‌های سیاسی مسأله فقط بقای کالبد کوبانی نیست، مسأله‌ی اصلی همان ایده یا صدای کوبانی است. حتی اگر شهر به دست تبهکاران داعش سقوط کند، این صدا کماکان طنین خود را خواهد داشت. برماست که با تکرار این طنین و پافشاری شجاعانه بر سر حقیقت، جشن تولد دوباره‌ی تاریخ را ادامه دهیم.

